

راجه شیوراج راجه ذی اقبال      بسیاد نهاد قصر گردون تمثال  
 تاریخ پایه اش ز در قم باقی      ایوان پایه وار سرد و قمر مال  
 ر بلسی که بر آئینه نوشته شد

ز نهار بسین عکس جمال خود را      رخسار و جبین و خط و خال خود را  
 گر چشم بصیرت مست باقی بنگر      در آئینه صورت مال خود را  
 اشعاریکه بر گویاها می انگیزی نوشته شد

گرداری بحد وقت ساعت پیش      بنگر زمان خویش امر دور اندیش  
 از باقی عمر کم بشد ساعت و روز      در اصل تو خافلی که شد عمرت بیش

## وله

ساعت وقت نسا را که بر میداری      گاه در طاق و گمش پیش نظر میداری  
 می شماری تو حسابش همه از پیشی وقت      باقی عمر که کم شد چه خبر میداری

## وله

این ساعت سیمن که تو داری ای بار      کرد آگاهت چونیک بنی عمر با  
 هر ساعت در حضور تو میناله      کار خافتل وقت غنیمت بشما

## وله

مییداری ساعت و سنگی در      می بینی بحد وقت کارش اکثر  
 بس باقی وقت را غنیمت بشمر      از عمر تو هر دقیقه که شمر

اشعاریکه بر بادکش تبار نوشته و ارنس کنانیده شد

چو گریاست بنشین به خانه خوش  
بزن دست بر دامن بادکش  
تا هوا بکشد ساز آمده  
از هوا دارے صبب باز آمده  
در فصل تموز کس نشد یار  
الاشده بادکش هوا دار  
نیست گریاد صبب اندر چمن  
چیت عنم با و سلامت یازن  
موسم گریاست خوش است امونگا  
بادکش و باد و باد بهار  
موسم گریاست امر خورشیدوش  
نیت خوش جز باد سرد بادکش  
بشام فصل تابستان نگار بادکش بای  
بدستی ساعنر باد و بدستی بادکش بای  
در هوایت زان شدم فریادکش  
سیپرنی بر هوا چون بادکش

اشعاریکه بر صندوق جواهر خانه نوشته شد

### شعر سرتج

هست این سرپنج اعصاب که این سرپنج خرد  
هر کسی را در سر سوانی او سرپنج خرد  
شعر هزار

بار مشمور در گلو طوق تعلق بوده است  
گو که بالماس و یاقوت و گهر آموده است

### شعر مالای مروارید

گرچه مالای بر خوب و گهر بای نکوست  
در حقیقت رشته در گردنت افکنده و دست

### شعر در تعریف زیو

دولت و نیا بظاہر باعث زینت بود      زیور ایمان اگر داری بس آن دولت بود

مسوودہ جواب شتہار روانہ بنی مدت کایتہان کوچہ نوبتہ شمش لکھنؤ

پہ لکار لفظ نو

نوباوہ حدیثہ ایتلاف و ایتلاق نونہال فرادیس اتحاد و وفاق بیل نواہون  
 بساتین برادر نوازی صلصل خوش نوای سخن سنجی و سخن پردازمی رونق آبادی  
 کوچہ نوبتہ شمش اوڈو قدر دانی نیزہ نورستہ سبزہ زار عطوفت و مہربانی عم نوا  
 و انضالہ پرچہ اشتہار و بارہ طلب کوائف نو و کمن کایتہان ہند  
 و دکن کہ بطرز نو توار سنجی تالیف می فرمایند و بنای کاخ یگانگت و ہمی  
 برادران را نواحدت می نمایند در ہنگامی کہ نوشاہ سکندر جاہ گل با بوشاہ  
 مشکین کالہ سنبل بہ عین نوبہار جشن آرا بود و بہر مہر خوش الحان بوشاہ  
 بہ نوبت نوازی شادی شور عشقل می افزود و بہ وساطت نور گلزار دولت  
 واقف دار سرد نوخیز چمنستان علم و جوہر راجہ مہرلی منوہر بہادر برنگ  
 ورق یاسمین و سمن چون نقد نوادر بدست من در رسید کہنگی رابطہ ہم  
 وطنی را نومی و بازومی ہم قومی و ہم دردی را نومی کردانید حسب  
 الایمانی و الا حالات نو و کمن خود نیاکان خاص خود را بعبارت عام فہم

نوک ریز قلم حقایق رقم ساخته ارسال داشته ام در حقیقت این ترغیب  
 ترکیب موجب ترقی استعداد نوجوانان روزگار و باعث ازدیاد شوق <sup>سین</sup> نوها  
 هر بلاد و امصار خواهد شد و هر فردی دهر مردمی چون ماه نور روز  
 فروغ کسب اتفاق حاصل ساختن بدر کمال سیاسی تهذیب و اخلاق خواهد <sup>گشت</sup>

### عندل حالیه

|                                       |  |
|---------------------------------------|--|
| فیض بطرز نورسان تازه بتازه نو بو      | هست چو رنگ این جهان تازه بتازه نو بو   |
| شاخ مراد هبند وان تازه بتازه نو بو    | باد و فاق شد وزان چون نه کند نو بو جان |
| چون نشوم فسانه خوان تازه بتازه نو بو  | یا هر چه هست قدر وان مثل هزار داستان   |
| بانگ و نواز نید بان تازه بتازه نو بو  | مژده که امی سخنوران آمده وقت امتیاز    |
| رسم وره است در میان تازه بتازه نو بو  | هست اگر چه لکن دور مگر ز لطف او        |
| گشته چو قرب تن ز جان تازه بتازه نو بو | ریج مبانیت نماید در و مفارقت نماید     |
| بر همه بخش کن ازان تازه بتازه نو بو   | هر چه کنی فرا همی نفع ز ربط با همی     |
| تا بشوند هم زبان تازه بتازه نو بو     | بان بر موز همدی تا به شود مکن سکه      |
| هدیه دهی باین و آن تازه بتازه نو بو   | هر چه ز نظم و نثر با جمع کنی سندر ترا  |
| زان طرفم خبر رسان تازه بتازه نو بو    | ساز و تم جواب من مشفق علی جواب من      |

باقی و ساقی هر چه هست با ده کنه خوش بیا

رین به کاسه ای معان تازه بتازه نو بو

راسے دولت راسے ولد شتاب راسے قوہ کا لیتھ سکھ سنیادوسری ال سندیا از  
 شہر چمبرامو مع راسے نرسنگہ بہان برادر خود بہرا ہی قمر الدین خان  
 نامعلوم بکدام خدمت نامور بودند از وہلی وارو دکن گردیدند چند می در شہر  
 اورنگ آباد بود و باشش ورزیدہ پس از آن اقامت پذیر بلدہ حیدرآباد شدند  
 راجا رام بن ملک دولت راسے جدا علاقے راقم اشم بخدمت استقلالے کیلیا  
 خانسامانی کہ کار تفتیح سی و شش کارخانجات سرکار آصفی میباشند در عمد نظام علیا  
 بہادر نظام الملک  
 عترت یازمیداشتند در سنہ یکہزار و یکصد و  
 نو و ہشت ہجری در محلہ سینسی علم عرف چندر کا پور یک قطعہ جوہلی پخت برآ  
 اقامت خود خرید نمودہ مقیم شدند چنانچہ قبیلہ موجودہ راقم تا حال در ہمان  
 جوہلی بسر برد اوقات می نماید راسے سوامی پرشاد ولد راسے راجا رام  
 متوفی روبروے والد خود کہ جد راقم بودند در سال یک ہزار و دوصد و  
 سی و چہار ہجری نبوہلی و ولایت حیات را بداعی اجل سپروند ناما سی راک  
 سوامی پرشاد راسے چنانعل فشی بودند کہ در انشا پر دازی نظیر خود نمیداشتند  
 چنانچہ رقعات فشی معزمہ درین شہر بعضی جاہدست سے شونند و ہم چند رقعات  
 از آن در یادگار باقی کہ کلیات راقم طبع شدہ است نیمتاً شریک ست غرض  
 کہ بعد سکت باشی شدن راسے راجا رام متوفی زہری پرشاد والد راقم کہ  
 در سال یک ہزار و دوصد و بیست و پنج ہجری نبوہلی تولد یافتہ بودند

در آن خدمات در سال یک هزار و دویست و سی و شش هجری نبوی بمیزان ده سالگی  
 از پیشگاه نواب سکنده جاها بهما از مشرفی باد چیمان و مشعلیانه سرکار مقصوب  
 غرامت یاز یافتند و در عهد نواب ناصرالدوله بهما از سر رشته و تقاریر  
 کل فوج صرفت خاص از مغزولی راجه بال کند در سال یک هزار و دویست و شصت و  
 سه هجری نبوی سرفراز شده بسیار کفایت سرکار و درستی فوج ساختند و  
 بعد گذاشت خدمت مذکور در سال یک هزار و دویست و شصت و پنج هجری نبوی  
 از جمله تعاقبات جاگیرات نظام یار جنگ بهادر فخر الملک که در منصبی سرکار بودند  
 مع کل سر رشته داری جمعیت جاندا آن فخر سرفرازی یافته بعطای جواهر ممتاز گردید  
 چنانچه محمد علی عاشق تاریخ این سرفرازی در فقره (جواهر و خدمت) بر آورده  
 بودند و در سال یک هزار و دویست و شصت و پنج هجری نبوی در جشن سالگه نواب  
 افضل الدوله بهادر بختاب رلس و منصب پانصدی سرفراز شدند  
 غرض که همواره در اطاعت سکنده جاها بهادر و ناصرالدوله بهادر و افضل الدوله بهادر  
 سرخرو و کامیاب بوده در سال یک هزار و دویست و شصت و پنج هجری نبوی هم  
 ره رو عالم بخت گردید پیش از پانزده سال وفات خود از کار و بار سرکار  
 و تعلقات و نبوی کناره کشی نموده و مشغول بطرف وحدانیت بوده باز خدمت  
 و جمیع تعلقات بر سر این کنه اربلی نهاده در تصنیف پوقمی زبیری پرکاس  
 که بزبان بهاکا ترجمه جوگ بشست ست به کمال آئند فارغ البال مالوفت بودند

و هزار بار و پسر درین شغل و هنگام ختم آن بر آن صرف ساخته و وشاله ده  
 شتر شریان و پنڈتان که پرمان پوتھی مذکور و او اند تقسیم نمودند و دو بار بصرف مبلغ  
 هشت هزار روپیه پوتھی مذکور را زیور طبع پوشانیده در تمامی اقصای بلاد  
 پانصد تا جلد بطور بدیهه سال نموده ذخیره ناموری عفتی اند و خند و بر وقت  
 جابرای سری گساجی در دوام سر کاسی بیست روز سعادت اقامت  
 حاصل ساخته در شایع کردن پوتھی مذکور در آن تمام همت گماشته اکثر انجمن  
 شاستریان منعقد ساختند چون بر همان آنجا هم پوتھی مذکور و او اند و  
 زبان به تحسین برکشوند به کمال شادمانی علم نیک نامی و کامیابی را فرخستند  
 چنانچه یک جلد پوتھی زهری پرکاس مع سه جلد پوتھی دیگران هم از آن والد  
 ماجد بودند بدیده ناظرین نموده ام نانای والد ماجد را سے کماری لعل پیشکار  
 خان معتمد الملک بهادر ماموری ناخبر شد <sup>شاید</sup> بودند چنانچه پیشکاری قلعه  
 احسام گڑه تا حال بار اقم ارثا تعلق دارد که رای کماری لعل لاولد بودند و رقم  
 آثم سنائی البیاد گرداری پرشاد المتخلص به باقی که در سال یکزار و دو صد و چهل و  
 چهار هجری باریخ غره رجب المرجب در عالم ایجا قدم نهاده است بعد سیکنت باشی شد  
 راس زهری پرشاد و والد ماجد از خدمات ازل سر فزای یافت و بیایات  
 بیایات نواب مختار الملک سر سالار جنگ مدار الملهم سرکار عالی که همواره بقدر توانی  
 تعلق نیازمند از دیوانی مربوط نمودن میخواستند سوا سے خدمات ازل سلطانی به

صدر سرزشته واری فوج با قاعده که درین کار جانفشانی با از راقم به نسل آمده بود  
 سرفراز فرمودند و پایه عزت و اعتبار را او و بالا بر ترا فرودند غرض که تفرقی  
 روز افزون بها و موصوف به تفصیلات و جوهر شناسی تا دو سال برآ  
 تفهیم حسابات و معاملات راجه مرلی مکتوبه بهادر برادر راجه شیوراج بها  
 و بهرم و نت بها و سر و نت بها را و راقم را بتقریب خاص حضرت سلطانی  
 شرف اختصاص دادند فصل الهی تا

میر  
 حال به خدمات مہدونی و نینر بر شرفی شادی خانه که تقریب های تعینیت  
 ازان متعلق است و با بالارام ولد اندر من نانا سے راقم تعلق سے دست  
 ماموید مشکور بودہ ام چننا پنچ بعد فتح الملک سر سالار جنگ مرحوم و عہد  
 بیوانی صاحبزادہ ارشد کلان مرحوم یعنی لایق سلیمان بها و رعاد السلطنہ  
 بروز جشن جلوس اقدار حضرت سلطانی در سال یک ہزار و دوسہ صد و یک

ہجری نبوی از فرط قدر دانی جہانبانی بہ خطاب راجائی و بہادری و منصب  
 یک ہزار و پانصدی و بعد چندی بسرفرازی نوبت در روشن چوکی  
 و عماری عسرتیاز میدارم و در خدمات مجوزہ جانفشانی نموده بعزت و  
 حرمت میگزارم اللہ تعالیٰ شانہ العزیز سایہ بلند پایہ بادشاہ چہل  
 پناہ مارا ویر گاہ بر سر بایندگان خیر خواہ سلامت و کرامت دارا و  
 یک جلد کلیات خود را کہ موسوم بہ یادگار باقی است بطور ہدیہ گزارانیدہ

از آن انوفیجے از شر و نظم اخذ کردن می توانند را تم در فارسی تخلص باقی میداد  
 و نے اجمک و ربها کا ہم یہ تصنیف بچن وغیرہ ہمت برے گمار و چنانچہ در کتاب  
 نوشته عاقبت ہمہ بچن ہا مندرج اند بعد طبع آن ہم یک دو بچہ بچہ مست سریت  
 و از حال عمارات کہ استدراک گردیم و واضح باد کہ برود و کرو ہی از سپہ رآبا  
 بر کوہ چنارانی گنہ دیول قدیم سری آدکنگر ہماراج کہ میان صحرا سے ارد  
 وق پر فضا ویران بود امروز بہ اجنامی سر بچون در آنجا موضع کشتو پیٹہ  
 مع حصار گرد و چار دروازہ مسیح الشان بلند و با عمارت پر اشجار و عمارت  
 و مکانہاے دل پسند و دہرم سالہ مع دیگر دیوسمان و شیوہ بصراف  
 یک لاک و چند ہزار کہ حساب آن منیدارم آبادان ست جملہ آمد مرلی اصل  
 آن مع دیگر جائدادشش ہزار روپیہ سالانہ بابت خرچ جاترا و دہرم چہر  
 وغیرہ روزمرہ خوراک سادہ ہوان وقف نمودہ شد کہ این خیرات بہرست  
 ہمیشہ جاری باشد۔ دیگر در شہر مرزا پور بر کنارہ سری گنگا جی متصل ہل  
 سری بندہ باسی یک گہات پختہ و سنگ بست موسوم بہ کیشو گھاٹ  
 نو احدث نمودہ ام و نیز در مقطعہ خود کہ تو بہ عرف ہری گنگ نام وار و یک  
 نالاب غلب مستقیم بصرف پانزدہ ہزار روپیہ تیار نمودہ ہتے ساگر نام  
 گزارشہ ام سواے این ہیچ ازین فانی البیاد ہتے قابل یادگار باقی نیست  
 و بس اللہ بآقے وَالکُلُّ قَائِلٌ درین سال پر ملاں از وقوع حادثہ ہو



عنایت نامه نواب صدیق حسین خان بهادر امیر الملک و الا جا که در وصول کلیات  
 نشر صد رفته است خوشتر از تقریظ دانسته و برج نموده  
 اختصار بیخ سنجیدانی گوهر بیخ کمالات انسانی راجه گروہاری پرشاد و بہادر سلسلہ اللہ تعالیٰ  
 بعد از تحائف ارمان سلامی کہ خواطر ارباب کار انگلشن نماید و اطہار اشتیاقیکہ دل اصحاب  
 دانش را وادی میرین فرماید این محبت نامہ ہر طرز موشہود و ضمیر صفت تخریم پیازم دیوان  
 کلیات آن مجمع کمالات بواسطہ فضیلت اساس ابو الفضل مولانا محمد عباس  
 رسید بلا طے آن موجب نشین خاطر روید منس قاب سمد نمیرن  
 لایق ہزار تحسین و چون از ان طرف سلسلہ رود و سلسلہ روید پیران بہت  
 مسرت بخاطر بخشید کتاب خرنوبہ اللغات کہ از تالیف شجر الہند ماہ نیم ماہ جاہ و  
 رئیسہ عالیہ فرمان روای کشور ہوپال است یک نسخہ از ان کہ در دو مجلد است  
 پدید میسرانم و مطالعہ آن باعث تشہید اساس الفت غائبانہ میدانم و نیز  
 رسالہ کہ بطریق تفنن در این ایام تخریر آیدہ است چار جلد از ان مرسل است تا ہر جا

محمد صدیق حسین خان بہادر  
 نواب  
 سید

کہ مناسب نماید قسمت باید فقط  
 پور شاہ عالم  
 مہر بر پائین و سرمان میز نم

تقریب کلیات جناب باقی از خاکسار ذره بمقدار مخاطب ابو الفضل و در  
 میرزا محمد عباس خان مخلص بن رفعت و در صفت تعطیل و پارسی کسر و مقیم و مؤرخ  
 و مقنن و منصب دار ریاست بهوپال بن مولانا احمد یمانی مصنف نفیحة الیمین  
 و محب العجائب که مثل کلستان بوستان هر دو کتاب در هند و آذربایجان  
 مشهور است میرزا دانش در سن و مشهور اند نبیره فقیه کامل میرزا محمد تقی خان  
 شروانی شاگرد رشید جناب سید مهدی طباطبائی علیه الرحمۃ محمد نجف  
 شریک بن شریک انور علی بن شاد قهرمان میرزا محمد علیجان مستوفی  
 آملی است بن دستور اعظم میرزا ابراهیم خان همدانی -

بنفند بنیاد حیدرآباد رشک خلق و نوشاد و همسر دمشق و بغداد و شهرت  
 مینوسواد نور چشم و سرور قواد همچو ارم ذات العباد اللتی لم یخلق مثلها فی البلاد  
 در آیش لندن و در نمایندگی سبکین مرموم هفت اقلیم در جاوه پایش خرامان  
 کالامی چین و فرنگ بازار پایش فراوان قصور عالیهاش بنلبسیه و تلستان  
 سر بفلک کشیده ندیدش در هند و توران و ایران کسی ندیده خاکش عبیر  
 آسما آسب و هواش روان افزا بیشتر ساکنانش امجاد همچو بر املکه اجواد و شرف  
 خوش اخلاق یگانه نفس و آفاق غربا نوازی مشیوه ایشان و مرموم

شناسی جو ہر ایوان فرماندہ این دیار خسر و خورشید و قار سپاہش منطفرو  
 منصور ہر یکی در روز و فاشانی امیر تیمور از سخاوت بندگان عالم  
 در گلوئی خاص و عام قلاید لالی و از دانش سہر بار دکن عایا شادمان پنجوب  
 و گلشن ملازمان دولت آصفیہ و نوکیران سرکار نظامیہ از جو و بیکران و  
 نعم بی پایان حاقان زمان میر محبوب علیخان بہادر و ام  
 قبائل و زاد و نوالہ این بر چار باش کامرانی فارغ البالی و از کرم عسیم  
 حسان محسیم حضرت نظام الملک آصف جاہ یوسف حشم سلیمان  
 بارگاہ عالمی بر بساط نشاط مسرت نماط شادمان و منسرح الحال متحد عباک  
 شروانی آخر سہ سیزدہ ہجرتی بسبیل سیرورین تکنگاہ وار و گردیدہ و  
 ارسن خاص خدیو سپہر کریاس اوایل سلسلہ ہجرتی مثل ابو الفضل بدگاہ  
 اکبر رسیدہ روی چندین والاسران دید ہر فرد را وحید العصر فہمید منجملہ  
 توئینان شت گیہان پناہ و مقربان در گاہ سپہر اشتباہ کہ ہر یکی  
 حدیم المثال ست و سرخیل ارباب جاہ و جلال شخصی یافت صاحب  
 سکوہ حق پڑوہ صدر سررشتہ دار سپاہ باقا عدہ تا جدار دکن خیر خواہ  
 قدیم و رکن با تکمین بندگان نعمتن جان دانش کان بیشین مین

خلاق محض اشفاق و الاطرت عالی همت اکوم شناس ثانی مبنی  
 معنی راجه گردباری پریشا دیها در باقی سز پارافت سر اسر و داد که انجق مرد  
 جا و تقریرست و در کمالات انسانی و فنون نکته دانی بی نظیر تخلص وی  
 باقی و کلامش همچو سخن عراقی و ملا فراقی و میرزا ساقی و خان قبیاقی وین  
 یونانی و لریا ترا از چهره خوبان بنارس و صاف و شیرین تر از قند و نبات  
 بی شائبه تملق اگر باقی بلخی و سهروردی و دماوندی و ماورالنهری و  
 نیاوندی کلامش سپید است از باوه ناب سخوری میگردیدند آرام  
 و انقلاص و انس و الفت و ثاقب و تمنا و نیاز و امانت و  
 نادم و ندیم و رفیق و خلعت و رفیق و مونس و تفتت و ممت  
 و جوهر و راسم و اندرمن و بخت و مرشد و مصاحب و مود  
 و شمت و خیال و خوشدل و سروری و سرشار و مضطر  
 و مضطرب و بدر و بهار و موجد و موجی و زخمی و زار  
 و شوق و مشتاق و گلشن و مختار اگر معصرش میبودند از  
 شادی سر بفلک میبودند و فخر می نمودند و یک زبان میفرمودند  
 که امروزه باقی ملک الشعراء هندوستان است و بقرسا و خیال

آسمان پیمان یکتای زمان شاهد عادل بیانم فارسی دیوان اوست که  
 تا سر بلاغت مشحون و سر اسر نیکوست —

# سروداد

|   |  |
|---|--|
| <p>لاله را از معنی رنگین او دل در گداز<br/>         ببل خوش لهجه او گرزند را حجاب<br/>         گر گل نغمش بر آید از صفا آئینه ساق<br/>         اگر کیت خامدش آید بدشت ترک تاز<br/>         صد سخن از دانش والای او در صرف ناز<br/>         از برای صعوه معنیش و کوش شاه با<br/>         نثر بر عمت سبب اندیشه اش روی نیاز<br/>         کوه از زلف عروس معنیش عمر دراز<br/>         بزنگ از نسبت کلکش عطار و موزان</p> | <p>سرور از مصرعه برجسته او پایگل<br/>         غلغله افتد بنیشاپور و شور می عراق<br/>         ببل شیراز گرد و طوطی هندستان<br/>         رخس گردون سیر فکر تها بر اندازد سپر<br/>         صد هنر از فکر معنی پرورش در افتخار<br/>         نال کلکش از پی صید معانی تار و دم<br/>         نظم را بر آستان فکر ت او ناصیه<br/>         حکیمه این از اشارتش خط باطن چشم<br/>         آسمان در دهر از بار و قارش پایدا</p> |
|---|--|

الحمد لله المجید که در این زمان سعید دیوانش مطبوع گردید و این ترانه و آهوی به  
 گوش جاد و کلانان روزگار رسید آهی تا جهان باقی ست کلام باقی  
 سرمایه مذاق ارباب سخن باد و در میند و توران و توران بلکه در تمام

جهان همچو کلام حافظ و سعدی <sup>مستحق</sup> قبول و مشهور شود

تاریخ تالیف از کلام جناب منشی قدا علی صاحب علم  
ریاست بهوپال متخلص به تاریخ

|   |  |
|---|--|
| <p>روز میثاق نوشتند بنام باقی<br/>بزرگ از اوج خبیالات مقام<br/>میکشد ببل دل لطف کلام باقی<br/>با ده عشرت جاوید بجام باقی<br/>ثروت و دولت و اقبال غلام باقی<br/>جلوه پرداز شود صبح ز شام باقی<br/>جاودان باد تروتازه شام باقی<br/>گل نشاند بر زمین فیض خرام باقی<br/>گردش چرخ جهانگیر به کام باقی<br/>حاجت و خواهش و ارمان مرام باقی<br/>وقت پیکار بره تیر حرام باقی<br/>میراید عنزل و نثر و پیام باقی</p> | <p>کار مخلوق بر آوردن و زرخشیدن<br/>شیوه و سلیق حسن نیر تو واضح کرده<br/>وقت تعمیر گل از برگ زبان میریزد<br/>یا خا ابا در حنانه عمر جاوید<br/>بخت از حاشیه بوسان بساط ایوان<br/>شب شود روزی عیش و نشاط و شادی<br/>اندین گلشن گیتی ز شمیم حیات<br/>نقش امید نشیند چون نشیند جان<br/>من درین دور زمانه بد عامی خواهم<br/>دایم از فضل خدا بال روانی نیاید<br/>نور چشم و عنبر در آسرو عیش از خاطر<br/>عذیبی است مگر خامه نکست پرده</p> |
|---|--|